

باسمه تعالی

- ۱..... ادامه بررسی اشکالات به حظریون
- ۱..... خلاصه بحث گذشته
- ۲..... تکمیل اشکالات بر «قبیح تصرف در ملک خداوند»
- ۲..... نکته اول: عدم تطبیق «تصرف در ملک خداوند» بر افعال انسان
- ۲..... نکته دوم: عدم تصویر ملکیت اعتباری خداوند نسبت به فعل، قبل از تحقق
- ۴..... نکته سوم: اشکال در صدق سلطنت اعتباری خداوند متعال
- ۵..... جمع بندی نقد در مقدمه دوم استدلال قائلین به حظر
- ۶..... بررسی مقدمه اول استدلال قائلین به حظر
- ۷..... صدق «تصرف در ملک خداوند» درباره اشیاء برخلاف افعال
- ۸..... تدقیق در عبارت سید مرتضی در محل بحث

ادامه بررسی اشکالات به حظریون

خلاصه بحث گذشته

بحث در استدلال اول قائلین به حظر بود که می گفتند تصرف بدون اذن مالک در اشیاء و افعال تصرف قبیحی است و لذا عقلاً ممنوع است. لذا اگر شک کنیم در چیزی مانند اکل رمان که در آن منفعت هست و اماره بر فساد نیست، با وجود اینکه اماره بر فساد نیست، شک در صحت این فعل داریم و از آن طرف می دانیم این رمان ملک خداوند است و می دانیم فعل و وجود ما، ملک خداوند است. تصرف در ملک دیگری بدون اذنش و بدون احراز اذنش قبیح است، لذا از این طریق می خواستند استدلال کنند.

برخی از جوابها به این مطلب گذشت. در جواب سوم استدلال اینطور بود که تصرف در ملک دیگری، در ملک تکوینی که قبیح معنا ندارد. آنچه الان دارج است و عقل می گوید قبیح است، تصرف در ملک اعتباری دیگران است و خداوند ملک اعتباری ندارد. این صورت استدلال بود.

در مقدمه اول که در ملک تکوینی تصرف معنا ندارد یا قبیح معنا ندارد، بعداً بحث خواهیم کرد. فعلاً بحث در مقدمه دوم بود که خداوند ملک اعتباری نسبت به اشیاء ندارد. مفصل بحث شد و سه استدلال گذشت. نتیجه بحث ما این

شد که از میان سه استدلال، استدلال دوم را که خودمان اقامه کرده بودیم، پذیرفتیم که بنابر اینکه عقلاً آثار را بر اعم از ملک تکوینی و اعتباری بار می‌کنند، پس لغو است که ما ملک اعتباری برای خداوند قائل باشیم.

تکمیل اشکالات بر «قبیح تصرف در ملک خداوند»

بعد عرض کردیم که یکسری نکات در بحث وجود دارد که برای تکمیل بحث حتماً لازم است.

نکته اول: عدم تطبیق «تصرف در ملک خداوند» بر افعال انسان

یک نکته را دیروز عرض کردیم که یک تدقیقی بود که من ندیدم این بحث به اینصورت در کلمات قوم آمده باشد که تصرف در ملک غیر، در مورد خداوند چگونه رخ می‌دهد؟ آن وقت عرض کردیم که ظاهراً بین شیء و فعل فرق وجود دارد. در اول بحث عرض کردیم که قائلین به حظر، کلماتشان اجمال و ابهام دارد که آیا در مورد اشیاء می‌خواهند این را تطبیق کنند؛ مثل رمان یا می‌خواهند تصرف را در فعل ما تطبیق کنند و بگویند فعل ما ملک خداوند است که در اینصورت هر کدام از اینها بحث‌انگیز می‌شود.

من عرض کردم که در مورد شیء، تصرف در شیء ملک اعتباری بود یا حقیقی، تصرف صدق می‌کند و یک تکمله هم بعداً عرض می‌کنیم. اما در مورد فعل تا حاصل نشده باشد که تصرفی نیست، یعنی تصرف به عین فعل است. پس چگونه باید تصویر کنیم که فعل ما تصرف در ملک خداوند باشد؟ این اشکال جلسه گذشته بود.

نکته دوم: عدم تصویر ملکیت اعتباری خداوند نسبت به فعل، قبل از تحقق

در نکته دوم به وجه دیگری می‌خواهیم این بحث را مطرح کنیم. در ملک اعتباری، نسبت به افعال قبل از وجودشان تصویر می‌شود، مثل در باب اجاره که آقای اجیر تملیک می‌کند فعلش را به مستأجر و مستأجر مالک فعل اجیر می‌شود در ذمه اجیر؛ مثلاً اجیر می‌گوید من روز دوشنبه از ساعت هشت صبح تا هشت شب برای شما کار می‌کنم؛ مثلاً جارو می‌کنم یا خیاطت می‌کنم. اجیر فعل خودش را تملیک می‌کند به مستأجر در ازاء یک ثمنی. آقای مستأجر مالک این فعل می‌شود در ذمه‌اش؛ به نحو کلی. دو خصیصه در اینگونه معاملات است.

ما می‌گوییم تصویر می‌شود که انسان مالک فعل بشود قبل از تحقق فعل، مانند آنچه در اجاره رخ می‌دهد، کما اینکه نسبت به منافع هم قبل از تحقق مالک می‌شود که یک شبهه‌ای را در اجاره ایجاد می‌کند که منفعت قبل از تحقق

چيست که ما مالک می شويم. اما مسلم است که ما در اجاره مالک سکني می شويم؛ آن منفعتي که در آینده قائم به بيت است. حالا آن از بحث ما خارج است. در بحث فعل هم همينطور است. مستأجر مالک می شود در ذمه اجير، فعل او را. در اینجا دو خصيصه وجود دارد؛ اولاً به یک معامله ای اين حاصل شده است؛ يعنی بعد از حصول یک معامله ای مالکيت مستأجر نسبت به فعل تحقق پیدا کرده است و خصيصه دومش اين است که کلی است؛ چون می دانيم که جزئيت فعل با تحققش است. اينکه حالا اگر در خارج تحقق پیدا نکرد، ما به گونه ای می توانيم آن را معين کنیم، بحث های خیلی فنی دقيقی می خواهد که چنين چیزی شدنی است يا نه. به نحو کلی آقایون فلاسفه می گویند شدنی نيست؛ چون جزئيت مساوق با وجود است و قبل از وجود، نمی تواند جزئی درست کنید و هر چه بگويد کلی است و هر تقيدی هم که به کلی در ذهنتان بزويد، باز کلی است. پس فعلی که آقای مستأجر مالک می شود به وصف کلیت در ذمه آقای اجير است، آن وقت اجير وقتی عمل می کند، یک مصداق از آن را تحويل مستأجر می دهد، مثل بقیه کلیاتی که تحويل شخص می دهند. حالا عرض ما اين است. ما بحثمان در مورد خداوند است. می خواهيم ببينيم آیا خداوند تبارک و تعالی نسبت به فعل من مالکيتی قبل از تحققش دارد به ملک اعتباری تا اينکه فعل من تصرف در ملک او باشد يا نه؟

در مورد خداوند دو سه نکته است که بر اساس آن می توانيم بگويم خداوند مالک اعتباری فعل من نيست. مالک تکوينی بعد از تحقق است؛ يعنی مساوق با تحقق است. وقتی اين فعل تحقق در خارج پیدا می کند، ملک تکوينی خداوند است و اين تمام است و بحثی نداريم. اما قبل از تحقق، در مورد اشخاص می شود که مالک بشوند؛ مانند اجاره و غيره اما در مورد خداوند دو سه نکته است که مانع می شود. اولاً خداوند با ما معامله ای نکرده است تا مالک اين کلی در ذمه من شود و ما ظاهراً نداريم که کلی به اينصورت مثل بحث اجاره قبل از اين معامله ای واقع بشود و سببی پديد بياید، به نحو کلی در ذمه حاصل بشود. در مثل ارث و غيره که اسباب قهری هستند، خود آن اشياء اعيانش می آيد يا اگر هم ما بگويم دين می آيد، بالاخره مصاديق خیلی خاصی قبلاً یک سببی بايد رخ داده باشد و چیزی دين شده باشد و آنها بياید. اما در مورد خداوند هيچ یک از اين اسباب نيست و بحث ما الان فارق از اينهاست. ما ابتداء به ساکن اینجا نشستيم می خواهيم ببينيم که اکل رمان جايز است يا نه. نه معامله ای روی آن صورت گرفته قبل از تحقق و نه چیزی. اين مگر ملک خداوند است؟ ما اینجا بحث شئ را نداريم و می خواهيم از اینجا برويم جلوتر و بگويم بين شئ و فعل فرق است. نسبت به افعال ما آیا خداوند مگر مالک است قبل از تحققش؟ قبل از تحقق ملک تکوينی نيست و ملک اعتباری هم نيست؛ چون سببی موجب نشده که اين ملک بشود. علاوه بر اینکه در مورد خداوند گفتيم نمی شود، دليلی هم بر اين اعتبار نداريم. کدام دليلی گفته است که خداوند مالک تمام افعال متصوره عباد است؟ کجا چنين دليلی وجود دارد؟ ملک تکوينی دليل

دارد؛ چون الله ملك السماوات و الارض، نه از باب آیه شریفه، بلکه بحث فلسفی هم ما را به اینجا می‌رساند؛ وقتی خداوندی باشد که همه چیز به او قائم است و به او وجود پیدا کردند و کینونیت همه چیز به اوست، این تحقق به او دارند و آن می‌شود ملك تکوینی. اما ملك اعتباری سبب و دلیل می‌خواهد، نه دلیل اثباتی داریم و نه سبب واقعی داریم. آن وقت دوستان دقت کنند حتی اگر ملك اعتباری هم تصور می‌شد، آیا عمل من تصرف در مملوک اعتباری بود به همان بیانی که در اشکال اول گفتیم. آن هم نیست که قبلاً در نکته اول عرض کردیم. به عین همین مملوک است. فعل من تصرف من مملوک حق تعالی است نه اینکه فعل من تصرف در مملوک حق تعالی است. فرقی این است در اثباتی مثل رمان که یک شیء ای هست و مملوک خداوند هست و ربطی ندارد ملك خداوند به فعل من، فعل من تصرفی در آن است اما در خود فعل ما همچین صورتی اصلاً قابل تصور نیست. البته این اشکال اول ماست. اشکالی که الان عرض کردیم، ملك اعتباری در مورد افعال قبل از وجود برای خداوند، نه سببش موجود است و نه دلیل اثباتی بر این مطلب داریم، پس یعنی چه که فعل من تصرف در ملك خداوند است؟! این اصلاً درست نیست.

نکته سوم: اشکال در صدق سلطنت اعتباری خداوند متعال

نکته سوم این است که ما در بحث ملکیت در مورد خداوند عرض کردیم که تصور نمی‌کنیم که خداوند دو ملک داشته باشد؛ ملک حقیقی و ملک اعتباری به آن بیانی که گذشت که سه استدلال بود. در مورد سلطنت هم ممکن است کسی همین را بگوید. اما سلطنت با فعل فرق می‌کند.

حضرت امام در بحث ملك اعتباری قائل شدند که ملك اعتباری معنا ندارد اما در مورد سلطنت ایشان می‌پذیرد و می‌فرمایند در مثل خمس و اینها اگر دلیلی وارد شد که این خمس به خداوند مضاف است، ملك را که نمی‌توانیم بپذیریم اما اولویت تصرف و سلطنت را می‌توانیم بپذیریم.

در وهله اولی ممکن است کسی بگوید سلطنت و ملك چه فرقی دارد، اما سلطنت آثارش غیر ملك است؛ مثلاً ملك دو ملك تام و مستقل نمی‌توانیم نسبت به یک شیء داشته باشیم، شریک می‌توانند باشند اما ملك تام نمی‌شود. نمی‌شود آقای زید مالک این کتاب باشد تماماً و مستقلاً و آقای عمرو هم مالک همین کتاب باشد، تماماً و مستقلاً. این یک نکته مهمی است در باب ملك و برگشتش به نحوه این اعتبار برمی‌گردد که اعتبار ملکیت به گونه‌ای است که استقلال دو مالک بالاستقلال را در ملکیت را نمی‌پذیرد. این بحث در بیع و جاهای دیگر مفصل تکرار شده و این حرف را قبول دارند و درست هم هست. اما در سلطنت ظاهراً اینطور نیست. ما دو سلطنت مستقله می‌توانیم داشته باشیم. هم آب

سلطنت دارد و هم جدّ سلطنت بر نوه اش دارد به اینکه بعضی از امور را از باب ولایت انجام بدهند. ولایت آنها که به نحوی برگشت به سلطنت می کند، می تواند بالاستقلال باشد. مثلاً جدّ نوه اش را به ازدواج کسی در آورد، آب دیگر نمی تواند اعمال سلطنت کند؛ چون سلطنت اعمال شد. دو سلطنت مستقل معنا دارد اما بر ملکیت معنا ندارد.

حالا در مورد خداوند این فرمایش حضرت امام را می توانیم درست کنیم و بگوییم ملک اعتباری معنا ندارد. فانّ الله خمس، ملک اعتباری معنا ندارد اما سلطنت بر تصرف و اولویت در تصرف معنا دارد و شدنی است. منتهی به نظر می آید که سلطنت اعتباری هم با سلطنت تکوینی قابل جمع نیست. خداوند سلطنت تکوینی هم دارد. سلطنت اعتباری و سلطنت تکوینی، مثل ملک اعتباری و ملک تکوینی است و ظاهراً از این جهت فرقی ندارند که قابل جمع با هم نیستند و چون خداوند سلطنت تکوینی دارد، پس سلطنت اعتباری هم مشکل است. ما در بحث اعتباریات در جلد پنجم فلسفه علم اصول تلاشی کردیم برای اینکه بگوییم متعلق سلطنت ها فرق می کنند و لذا قابل جمع هستند. به نظرم آن هم قابل تأمل است. نمی خواهم وارد این بحث شوم چون یک بحث عرضی است نسبت به بحث ما. ولی آن هم به نظر من قابل تأمل است. دوستان هم خودشان فکر کنند. هر سه استدلالی که در باب ملک آمد که می خواست استدلال کند که ملک اعتباری در ملک تکوینی معنا ندارد، در سلطنت اعتباری و سلطنت تکوینی هم به نظرم می آید. هر آنچه آنجا گفتیم، در اینجا تکرار می شود و به نظر ما تصور سلطنت اعتباری در مورد خداوند دشوار است بعد از ثبوت سلطنت تکوینی. گرچه ما در آنجا تلاشی برای حل کردیم، اما علی الظاهر آن هم حل نمی کند. این راجع به بحث سلطنت.

جمع بندی نقد در مقدمه دوم استدلال قائلین به حظر

حالا به اصل بحث برمی گردیم. استدلال قائلین به حظر این بود که تصرف در اشیاء یا افعال بدون احراز اذن، تصرف قبیح است و این ملک، ملک خداوند است، پس نسبت به خداوند ما با این تصرفمان مرتکب یک عمل قبیح می شویم و عقلاً باید قائل به حظر بشویم.

ما وقتی این استدلال را تحلیل کردیم، گفتیم یک بخش آن راجع به این است که تصرف ما، تصرف در ملک خداوند است. گفتیم که این امور ملک خداوند هستند، اما ملک تکوینی هستند. بعد هم گفتیم واضح است که تصرف در ملک تکوینی مقصود نیست؛ چون آن چیزی که قبیح است، تصرف در مملوک های اعتباری است و بعد وارد بحث اعتباریات شدیم که نتیجه اش این شد که ما ملک اعتباری در مورد خداوند قبول نداریم. لذا مقدمه دوم این استدلال باطل می شود. اینها ملک اعتباری خداوند نیستند تا بخواهند مملوک خداوند باشند و تصرف در آن قبیح باشد.

بررسی مقدمه اول استدلال قائلین به حظر

صدق «تصرف در ملک خداوند» درباره اشیاء برخلاف افعال

اشکالی که بر حظریون کردند، در دومی درست است اما آیا مقدمه اول هم اشکال دارد؟ یعنی آیا تصرف در ملک تکوینی تصویر نمی‌شود؟ به نظر من این قابل بحث است. کسانی که علیه حظریون و قائلین به حظر استدلال کردند از این مقدمه سریع گذشتند و گویی مفروغ‌عنه و مسلم گرفتند که ما نمی‌توانیم در ملک تکوینی حق تعالی تصرف کنیم. اما به نظر من این قابل بحث است.

فرض کنید این اناری که پیش‌روی ماست در مثل اکل رمان که آقایون می‌گویند، انار ملک تکوینی خداوند است، چرا ما نمی‌توانیم در آن تصرف کنیم؟ مساس ما و اکل ما تصرف در ملک اوست و این حرف اختصاصی به خداوند هم ندارد. مثلاً اگر کسی یک آدم توانایی است و می‌تواند اشیائی را به وجود خودش خلق کند، به همان معنای دقیق یعنی الان به نفس و روح او قائم باشد. می‌تواند این کار را بکند، آیا اکل این شی‌ای که او ایجاد کرده مثل میوه‌ای که ایجاد کرده است، تصرف نیست؟ آن هم تصرف است. حالا بیایم در مورد مصادیق واضح‌تر تطبیق کنیم. ما در ذهنمان چیزهایی را پدید می‌آوریم که به من قائم است و قیامش به نفس قائم است و مثل انار نیست که از ما جدا بشود. قیامش به نفس روشن است. من یک تصویری در ذهن خودم می‌کنم و یک فرمول علمی خیلی مهمی را الان در روح خودم دارم، حالا اگر کسی از بیرون قدرت دارد که این آثار را محو کند، اگر این کار را بکند، آیا تصرف نکرده است؟ مشخص است که تصرف کرده است.

عرض من این است که اگر اشیائی قیام به علتشان داشته باشند که معنایش حصول ملک تکوینی برای علتشان باشد، چه کسی گفته تصرف‌پذیر نیستند؟ کسانی که استدلال حظریون را نفی کردند، گفته‌اند واضح است که در مورد ملک تکوینی تصرف نمی‌شود. سوال ما این است که چرا نمی‌شود؟ ما اینطور بگوییم که همه اشیاء عالم ملک خداوند است و این انار ملک خداوند است و من تصرف در این انار کنم، تصرف در ملک خداوند است. چه لزومی داشت که بگویید این شدنی نیست و باید ملک اعتباری باشد، آن وقت بگویید ملک اعتباری خداوند هم که نمی‌شود، پس استدلال حظریون باطل است. ما اصلاً به طرف ملک اعتباری نمی‌رویم و می‌گوییم در همین ملک حقیقی اینگونه است. این در مورد اشیاء که به نظر من تصرف در اشیاء که ملک خداوند است، مصادق تصرف در ملک خداوند هست و چه مانعی دارد؟ مگر اینکه شما در کبرای قبح آن اشکال کنید که بحث آخری است اما از حیث تصرف، تصرف در ملک خداوند است.

در مورد افعال ما یک مشکلی داریم اگر بخواهیم از این طریق درست کنیم و بگوییم افعال ما هم مثل اشیاء ملک تکوینی خداوند است، همانطور که در شیء ما تصرف کردیم، در ملک تکوینی خداوند هم تصرف رخ می‌دهد. اینجا همان حرفی که بالا زدیم می‌آید که این تصرف معنا ندارد. ببینید با تحقق و فعلمان در خارج تصرف معنا پیدا می‌کند و مصداق پیدا می‌کند. تصرف من در این انار با حصول فعل اکل است و الا اگر من در اینجا که نشستم تصور اکل کنم، تصرفی در آن نکردم. زمانی که اکل در خارج محقق می‌شود، تصرف در رمان رخ می‌دهد. سوال ما این است که فعل من به عنوان امر وجودی که اگر وجود پیدا کند، ملک خداوند است به ملک تکوینی، می‌خواهم ببینم فعل من تصرف در این هست یا نه؟ می‌خواهیم بگوییم نه؛ چون فعل من وقتی وجود پیدا کند؛ یعنی انا فانا که وجود پیدا می‌کند، ملک حق تعالی می‌شود به ملک تکوینی. دیگر من تصرف در ملک او نکردم به همان بیانی که قبلاً عرض می‌کردیم بلکه این بعینه فعل خداوند است و بعینه تصرف من است، نه اینکه تصرف من در ملک خداوند واقع شده است.

مقصود این است که اگر ملک اعتباری می‌گفتید، قبل از تحقق در مورد اشخاص می‌شود؛ ما بگوییم قبل از تحقق و فعل ملک اوست، پس مثلاً اگر با یک اغماض‌هایی بگوییم کار من تصرف در ملک اوست که ما این را هم قبول نداشتیم اما حالا می‌گوییم با اغماض. اما در مورد ملک خداوند و در مورد ملک تکوینی چه زمانی فعل من یعنی اکل رمان فعل خداوند است؟ زمانی که وجود پیدا کند. بوجوده بعینه ملک خداوند هم هست؛ چون قائم به خداوند است. اما صدق می‌کند که من با این عمل خارجی تصرف در ملک خداوند کردم؟ چه صدقی می‌کند. ملکی نبوده که من بخواهم تصرف در آن کنم، بلکه به عین تصرف من انا فانا ملک پدید می‌آید، پس کار من تصرف در ملک خداوند نیست. به این ترتیب بین فعل و شیء فاصله می‌افتد به نظر ما. اینکه قائلین به حظر آمدند اینها را یک کاسه کردند، یک ابهام و اجمالی درست کردند که هم استدلال آنها را با مشکل مواجه می‌کند و هم پاسخ‌ها را.

می‌خواهم عرض کنم که پاسخ به قائلین به حظر در مورد اشیاء درست نیست؛ - اشکالات دیگر وارد است - اما از این حیث درست نیست که ما بگوییم تصرف در ملک اعتباری خداوند معنا ندارد. زیرا تصرف در شیء، تصرف در ملک خداوند است، در ملک تکوینی خداوند است اما در مورد افعال این معنا نمی‌آید. بنابراین یک فاصله‌ای وجود دارد بین شیء و بین فعل در صدق تصرف در ملک دیگری. پس در واقع اشکالاتی که به استدلال اول قائلین به حظر می‌آید، این تفصیل را باید قائل بشویم که در ناحیه افعال اشکال را می‌پذیریم، اما در مورد اشیاء علی الظاهر از این حیث اشکال وارد نیست، حالا کبرای قبح درست است یا نه و ضرر هست یا نه، بحث دیگری است اما از حیث اشکال وارد نیست.

تدقیق در عبارت سید مرتضی در محل بحث

مرحوم سید مرتضی در مطالبی که بیان کرد در اشکالاتی که بر قول قائلین به حظر است، یک مطلبی را هم اینجا فرموده است. در جوابی که ایشان به قائلین به حظر می‌دهد یک بحث راجع به این می‌کند که همان ضرر در مورد خداوند منتفی است و موضوع قبح در جایی است که ضرر به مالک باشد. بعد ایشان وارد نکته‌ای می‌شود که ظاهراً شبیه این اشکالاتی است که ما تا به حال طرح کردیم که گویی سید مرتضی هم قائل است به اینکه آن ملک که تصرف در آن با شرایطی قبیح است، ملک اعتباری است نه ملک حقیقی. البته ایشان با این اصطلاحات جلو نیامده است اما مقصود ظاهراً این باشد. من عبارت ایشان را می‌خوانم و دوستان در این عبارت تأمل کنند. ایشان فرمودند:

و بعد، فَإِنَّ مَعْنَى قَوْلِنَا فِيمَا خَلَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى: «إِنَّهُ مَلِكُهُ»، أَنَّهُ يَقْدِرُ عَلَى التَّصَرُّفِ فِيهِ بِالْإِفْنَاءِ وَ غَيْرِهِ، وَ لَيْسَ

هذا هو المراد فينا.

می‌گوید این قول ما که «إِنَّهُ مَلِكُهُ»، مقصود از اینکه این ملک خداوند است، یعنی خداوند قدرت بر تصرف تکوینی دارد به افناء و غیر آن. اما در مورد ما مراد از فعل این نیست.

بل المراد أنه يتصرف فيه بوجوه المنافع، و لذلك قيل فيما فات الانتفاع به كالميتة و غيرها: إنه ليس بملك، و

قد علمنا أن في تصرفنا في منافع الغير تفويتا لنتفعه.

ایشان می‌گوید اما در ما مراد از ملک این است که ما بتوانیم استفاده از آن ببریم. لذا در جایی که هیچ استفاده‌ای نشود کرد مثل میتة و غیره نمی‌گوییم ملک ماست.

ایشان نمی‌گوید ملک اعتباری ولكن واضح است که مقصود ایشان این است که رابطه ما با اشیاء مثل رابطه خداوند نیست، و اینگونه نیست که وقتی می‌گوییم ملک ماست، یعنی می‌توانیم افناء کنیم آن را به افناء تکوینی. بلکه استفاده کردن و استفاده بردن از این اشیاء است و اگر استفاده نتوانیم ببریم، نمی‌شود. گویی ایشان می‌خواهد بگوید در جایی این حرف

^۱ الذريعة إلى أصول الشريعة؛ ج ۲؛ ص ۳۴۶

^۲ الذريعة إلى أصول الشريعة؛ ج ۲؛ ص ۳۴۶

منتفی است و نمی شود استفاده کرد که مثلاً ضرر داشته باشد و با استفاده ما مال دیگری کم بشود. اما اگر ما استفاده می کنیم و هیچ تغییری هم در ملک طرف ایجاد نمی شود، استفاده کردن ما چه اشکالی دارد؟

این البته تصریح به این نیست که ملک ما جنسش فرق می کند و اعتباری است و ملک خداوند حقیقی است و بحث در آن نیست. اما به وجه آخر ظاهراً مقصودش همین است که بگوید آن ملک حقیقی خداوند در آنجا لیس المراد فینا و بنابراین گویی می خواهد مفروغ عنه بگیرد که قبح تصرف در ملک دیگری، مربوط به ماست و اینگونه ملک ها که وقتی ما استفاده می کنیم مملوک کم می شود و غیره، اما در مورد خداوند اینها جاری نیست.

این تمام الکلام نسبت به جواب سومی که به استدلال قائلین به حظر داده شد. تا برسیم به دلیل دیگر اینها.

«والسلام علیکم و رحمة الله»